



بخش پنجم

پژوهشی در فن پارچه بافی

در ایران دوران قاجاریه

"چهل سال است که می‌خواهم پس از امیر نظام از چوب آدم بتراشم اما نتوانستم (جمله‌ای که ناصرالدین شاه به مظفرالدین شاه نوشت)"
به عقیده نگارنده در تاریخ شش صدساله اخیر، ایران مردی به بزرگواری امیر کبیر به خود ندیده است (کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس - نوشته: دکتر محمود محمود) امیر کبیر در ظرف چند سال کوتاه، اقدامات مهم چندین قرن را در ایران انجام داد و با نیروی نبوغ خود، دوران تازه‌ای در تاریخ کشور ایجاد کرد. (گرانت واتسون - منشی سفارت انگلیس در تهران) کسانی که با عمل پست، شنیع و خیانت کارانه خود دست به نابودی امیر کبیر زدند در واقع ملت ایران را از یک پدر دلسوز، متعهد، مهربان و وظیفه‌شناس محروم کردند و باعث از هم پاشیدگی ایران شدند.

سلطنت مظفرالدین شاه

با قتل ناصرالدین شاه، سدبزرگی که در راه رشد آزادی و دموکراسی وجود داشت، از بین رفت. مظفرالدین شاه که مردی سلیم النفس و علیل مزاج بود با اینکه از تعلیم و تربیت صحیح برخوردار نبود و به کلی از اوضاع دنیا بی خبر بود، بیش از پدر خود به آرزوها و افکار عمومی توجه نشان می‌داد. به همین علت، وقتی مشاهده کرد که اکثریت مردم با صدارت امین‌السلطان موافق نیستند، پس از ۷ ماه او را از صدارت مغرول و امین‌الدوله را که مردی اصلاح طلب و فرهنگ دوست بود، به وزارت برگزید.

سردمداران ایران به جای اینکه به فکر صنعت و مردم هنرمند باشند و به کارآفرینی و تشویق سرمایه‌داران به امر تولید و رفاه مردم بپردازند، به جای حل مسأله مردم، صورت مسأله را تغییر می‌داند! و به این ترتیب خیال خود را آسوده می‌کردند. آنها به جای بهره‌مندی از مردمان لایق و کاردان مانند میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا تقی امیر کبیر، افرادی نا لایقی چون میرزا آقاسی و میرزا آقاخان نوری را نصیب ملت می‌کردند! البته مردم مرتب به اعتراض و شکایت می‌پرداختند و خواب راحت را از حکمرانان سلب می‌نمودند.

امین‌الدوله

وی در دوران صدارت خود کوشید تا در اجرای طرح‌های اصلاحی امیر کبیر و سپهسالار برای بهبود اوضاع اجتماعی ایران قدم‌هایی بردارد که باز هم با کارشکنی درباریان مواجه شد. در دوره او بر تعداد مدارس و مکاتب افزوده شد و انجمن‌هایی جهت بسط فرهنگ و هنر و بیداری مردم تشکیل گردید. امین‌الدوله برای اصلاح وضع مالی کشور کوشید تا دست درباریان، مفت‌خوران و اطرافیان شاه را از امور مالی مملکت کوتاه کند و از دزدی و سوء استفاده مامورین مالی جلوگیری نماید. در این راستا تصمیم گرفت برای سر و سامان دادن به وضعیت دارایی کشور از کارشناسان خارجی استفاده نماید تا به کمک آنها گمرک، ضراب‌خانه و تسلیحات ایران را اصلاح نماید اما از میان کارشناسان بلژیکی "مسیو نوز" در را مصالح و منافع ایران اقدامی انجام نداد و بیشتر آلت دست سیاست‌های خارجی بود و سایر کارشناسان بلژیکی در راه اصلاح گمرک و پست‌خانه ایران قدم‌هایی برداشتند. مبارزه امین‌الدوله با دزدی و فساد و تلاش او برای تنظیم دخل و خرج مملکتی و تنظیم بودجه، مفت‌خوران را علیه او برانگیخت و سرانجام مظفرالدین شاه که مردی ضعیف النفس و ناتوان بود این مرد صدیق را معزول نمود و بار دیگر امین‌السلطان را از قم به تهران فراخواند و به صدارت



برگزید.

در اینجا این پرسشها به وجود می آید که اگر امین السلطان مورد تأیید مردم بود پس دلیل شکایت‌های بسیار از عملکرد وی چه بود؟ اگر وی از عهده انجام کارها بر نمی آمد و موجبات نارضایتی مردم را فراهم می آورد، پس چرا بار دیگر به صدارت برگزیده شد؟! طبعاً این امر نشان دهنده وضعیت نامساعد دربار و حضور دزدان و چپاول گران درباری است و باید بگوئیم وی به حال مردم.

دوره دوم صدارت امین السلطان از سال ۱۳۱۶ تا سال ۱۳۲۱ هجری قمری به طول انجامید. او که هدفی جز کسب رضایت اطرافیان شاه و طول مدت فرمانداری خود در سر نداشت، به جای تداوم اقدامات اصلاحی امین الدوله، به استقراض از خارجیان پرداخت و دو بار از روس‌ها (یک بار در سال ۱۳۱۸ و دیگری در سال ۱۳۲۰ ه.ق) به عنوان قرض مبلغ پول گزافی گرفت و عواید گمرک شمال ایران را در اختیار آنان گذاشت، در نتیجه مستشاران خارجی که دولت را ضعیف و مزدور خارجی می دیدند، مستقیماً تحت نفوذ سیاسی روس‌ها قرار گرفتند و مصالح و منافع ایران را از یاد بردند. این مبالغ هنگفت که با خفت و خواری دریافت می شد در راه تأمین منافع مردم مورد استفاده قرار نمی گرفت بلکه امین السلطان از این راه، درباریان و حامیان خود را به اصطلاح "سیر نگه می داشت". وی از این طریق شاه را به کشورهای خارجی اعزام می کرد و به این ترتیب تسلط و مداخله روسیه و انگلیس در ایران رو به فزونی نهاد و وضعیت مالی و اقتصادی ایران بیش از پیش رو به تباهی رفت.

در نتیجه این اعمال، فشار مردم آزادی خواه و روحانیون بر مظفرالدین شاه موجب شد تا وی امین السلطان را از کار برکنار نمود و عین الدوله را به جای او به صدارت برگزید. عین الدوله که مردی مستبد و جاهل بود مانند سلف خود در راه بهبود اوضاع اقتصادی و اجتماعی مردم قدمی برنداشت. در این ایام ظل السلطان - برادر بزرگ شاه - در اصفهان حکومت می کرد و دیگر بستگان شاه با قدرت و اختیارات نامحدود در دیگر استان‌های ایران فرمانروایی می کردند و در منطقه تحت نفوذ خود به میکیدن خون مردم مشغول بودند! در چنین شرایطی، آزادی خواهان و اصلاح طلبان با تشکیل جلسات و ایجاد انجمن‌های مخفی در راه بیداری مردم، سعی و تلاش می کردند. زمان سلطنت ناصرالدین شاه با تمام دقت و نظارتی که مقامات انتظامی داشتند، آزادی خواهان برای بیداری مردم محرمانه تلاش می کردند اما با قتل شاه مستبد، تا حدودی بندها گسسته شد و انجمن‌های آزادی خواهان پیش از پیش در راه کسب آزادی تشکیل

شدند (تاریخ اجتماعی ایران - نوشته مرتضی راوندی - جلد دوم - صفحه ۵۸۴)

نامه مستشارالدوله به مظفرالدین شاه

مستشارالدوله در آخرین روزهای زندگی خود از سر خیرخواهی و مردم دوستی به ولیعهد ایران چنین اندرز می دهد: ممالک وسیع ایران که وطن اصلی و خانه واقعی شاهنشاه اسلام است، در معرض خوف و خطر است زیرا ترقیات شدید سرعت همسایگان و افعال خودسرانه و بی باکانه درباریان، قوای چندین هزارساله دولت ایران را طوری از هم متلاشی و دچار ضعف و ناتوانی نموده که علاج آن از توان، قدرتمندان این مرز و بوم به کلی خارج است. عقیده حکما و سیاسیون جهت رفع خطر این است که دولت خود را در انقیاد و اطاعت مواد و احکام ثانویه بداند و مساوات حقوقیه به عموم اهالی و زیردستان از هر صنعت و طایفه داده شود. وی سپس به سختی به درباریان و عمال خون آشام دولت حمله می کند و می نویسد: این دایه‌های مهربان تر از مادر! و این خیراندیشان خانمان برانداز تا دولت مقننه نشود چشم از منافع خود نمی پوشند. کلیه سران مشروطیت کاملاً متوجه بودند که برای پیشرفت آزادی پیش از انجام هر اقدامی باید سطح فرهنگ و دانش عمومی را افزایش دهند و مردم را باه مفهوم آزادی و مشروطیت آشنا سازند.

وضعیت صنایع نساجی در این زمان چندان قابل تعریف نیست زیرا دوره قاجاریه شاید بدترین دوره در تمامی تاریخ برای صنعت بافندگی باشد زیرا از یک سو سیاست ناگزیر دروازه‌های باز (زیرا کنترل گمرکات به انگلیس و روسیه فروخته شده بود) سیل پارچه‌های خارجی را با ایران سرازیر کرده بود و به سهولت در اختیار تجار ایرانی به صورت نسبه و کاملاً پرسود قرار داده می شد و از سوی دیگر، عدم علاقه پادشاهان این دوره به توسعه صنایع نساجی موجب شد که هیچ جنبشی در زمینه بافندگی به عمل نیاید (در هر بخش از صنعت نساجی، جاسوسان مراقب بودند کسی به فکر ایجاد و توسعه صنایع نساجی نیفتد) در این میان، فشار سیاست‌های خارجی نیز مزید بر علت بود و در برخی اوقات که کمترین تلاشی در زمینه صنعت نساجی به عمل می آمد، بلافاصله از جانب بیگانگان سرکوب می شد تا ایران نتواند در هیچ زمینه‌ای متکی به خود باشد.

هدایت می نویسد "بعضی خیالات نافع به کار مملکت در سر مظفرالدین شاه بود لکن به علت مزاج و ضعف فکر و قدرت اجراء نداشتند. فرمانفرما، حکیم الملک و بصیرالسلطنه دائم حضور داشتند. پدرم و صنایع الدوله

دوره قاجاریه شاید بدترین دوره در تمامی تاریخ برای صنعت بافندگی باشد زیرا از یک سو سیاست ناگزیر دروازه‌های باز (زیرا کنترل گمرکات به انگلیس و روسیه فروخته شده بود) سیل پارچه‌های خارجی را با ایران سرازیر کرده بود و به سهولت در اختیار تجار ایرانی به صورت نسبه و کاملاً پرسود قرار داده می شد و از سوی دیگر، عدم علاقه پادشاهان این دوره به توسعه صنایع نساجی موجب شد که هیچ جنبشی در زمینه بافندگی به عمل نیاید.

خارج از حوزه گاهی شاه را می دیدند. فرمانفرما با همه بود و با هیچ کس نبود. روزی حکیم الملک به صنایع الدوله گفت: شاه چهارسال بیشتر مجال ندارد. ما چهل سال درب خانه او گرسنگی را تحمل کردیم به امید امروز! در جای دیگر هدایت (مهدی قلی هدایت) می نویسد "در سال ۱۳۲۱ که از اروپا مراجعت می کردم با خود می گفتم: به تهران خواهیم رسید باز همان دردها را خواهیم گفت اما نمی دانم چه زمانی نوبت درمان می شود؟ جهالت، بی علمی، بی همتی و بی غیرتی، معلوم نیست تا چه زمانی دامن گیر این مردم است. مظفرالدین شاه دو بار به فرنگ رفته و بنای آباد را دیده است اما میل به آبادی ندارد. مانع چیست؟ دیوار جهل و ظلمت اطراف او را گرفته است. از عین الدوله، امیر بهادر، و امثال اینها چه انتظاری باید داشت؟ ناصرالملک، صنایع الدوله و امثال اینها خانه نشین هستند، حرفشان به مفت نمی آزد. گاهی این فکر برای من پیش می آید که اصرار مظفرالدین شاه در مراجعت من برای کسب اطلاع از اوضاع ژاپن است که دولت آسیائی است و ترقیات اروپائی کرده است تا زود خبر ببرم شاید اثری داشته باشد. می دانم که شاه مایل به اصلاح است لیکن اصلاح مانع منافع حواشی است و نخواهند گذاشت چنان که قبلاً هم نگذاشتند. لازمه اصلاح، ترک هوی و هوس است."

از سوی دیگر دوره قاجار مصادف بود با نهضت همه جانبه ماشین در اروپا و سایر کشورهای پیشرفته. در آن زمان صنعت پارچه بافی ایران به صورت دستی انجام می شد و طبعاً نمی توانست در برابر ماشین قد برافزارد و سرپا بایستد. در این دوره وطن پرستانی که به فکر بیکاری مردم بودند و ارتزاق مردم برای آنها مهم بود مثل مرحوم صنایع الدوله، مرحوم حاج رحیم قزوینی و مرحوم حاج یوسف قزوینی، سعی کردند با ایجاد کارخانه‌هایی در تهران و تبریز به جنگ منسوجات خارجی بروند ولی هر بار تلاش تحسین آمیز آنان با نفوذ اشخاص و سیاست‌های خارجی به ناکامی



دوره قاجار مصادف بود با نهضت همه‌جانبه ماشین در اروپا و سایر کشورهای پیشرفته. در آن زمان صنعت پارچه بافی ایران به صورت دستی انجام می‌شد و طبعاً نمی‌توانست در برابر ماشین قد برافزارد و سرپا بایستد. در این دوره وطن پرستانی که به فکر بیکاری مردم بودند و ارتزاق مردم برای آنها مهم بود مثل مرحوم صنایع الدوله، مرحوم حاج رحیم قزوینی و مرحوم حاج یوسف قزوینی، سعی کردند با ایجاد کارخانه‌هایی در تهران و تبریز به جنگ منسوجات خارجی بروند.

منجر می‌شد چون اداره گمرکات، واردات و اجازه ایجاد صنایع به دست انگلیس و روسیه بود و اجازه چنین اعمالی را به ایرانیان نمی‌دادند و مرتب کارشکنی می‌کردند.

دکتر محمود محمود در کتاب تاریخ روابط سیاسی و انگلیس جلد ۶، صفحه ۱۹۱ می‌نویسد "مظفرالدین شاه از پادشاهان بسیار ضعیف و بی‌حال است. وی در سنی به پادشاهی رسید که حالت مزاجی او مساعد با مقام او نبود زیرا همیشه ناخوش و عللیل المزاج بود و علاقهای به سلطنت و مملکت نداشت همچنین اطراف او را یک عده مردمان طماع و پول‌پرست احاطه کرده بودند. هیچ‌یک از نویسندگان خارجی از او تعریف نکرده‌اند و غالباً وی را مانند شاه سلطان حسین صفوی دانسته‌اند که کشور شاه اسماعیل و شاه عباس را به اندازه‌ای خوار کرد که دودمان صفوی در زمان او برانداخته شد." ضرر مادی و معنوی دوره پنجاه ساله ناصرالدین شاه کمتر از ضرر و خرابی دوره ده ساله سلطنت مظفرالدین شاه نبود. ناصرالدین شاه حکم سرپرستی را داشت که تمام معایب سلطنت او را پوشانیده بود. ولی همین که این سرپوش برداشته شد تمام رشته‌های امور مالی و مملکتی از هم متلاشی شد. هرگاه رقابتی بین دولتین نبود و گرفتاری انگلیس پیش نیامده بود و اوضاع و احوال برای قرض از روس‌ها مساعد نمی‌شد، همان سال اول و دوم بساط سلطنت یک‌صد و چند ساله قاجاریه برچیده می‌شد.

چنان‌که شرح اوضاع و احوال اروپا گذشت و شرح اوضاع و احوال ایران این ایام هم خواهد آمد، خواهید دید که ایران در چه اوضاع فلاکت‌باری قرار داشته و طاقت و تحمل ملت ایران تا چه اندازه بالا بوده که این همه شداید و مصائب را تحمل کرده‌است. عیب ایرانی همان تحمل و حوصله و بردباری بی‌پایان اوست معایب و مضار را خوب تمیز می‌دهد و رفع آن‌را هم طالب است و نجات خود را هم در رفع آن می‌داند ولی زحمت رفع آن را به‌خود نمی‌دهد و می‌گذارد تا مدتی خود را پا درآید و همین که افتاد کمک به برخاستن آن می‌کند (روابط سیاسی ایران و انگلیس - جلد ۹ -

صفحه ۱۹۳)

مظفرالدین شاه با یک عده رجال بی‌علم و دانش مانند گدایان گرسنه به تهران هجوم آورد و تاج و تخت ایران را صاحب شد و از روز اول، شاه و درباریان آن به فقر و تنگدستی مبتلا بودند. در سال‌های اول آن‌چه که از اثاثیه سلطنتی ممکن بود در میان سرمایه‌داران داخلی و خارجی به فروش رساندند و طولی نکشید که دیگر کالایی در بساط آنان باقی نماند به‌همین دلیل به دست و پا افتادند که از یکی از دولت‌های خارجی (البته روسیه و انگلیس) مبالغی قرض بگیرند.

لازم به توضیح است که رقابت دولت‌های روسیه و انگلیس در این ایام بیشتر از سابق بوده زیرا اتحاد روسیه با فرانسه و دشمنی تاریخی این دو دولت با دولت انگلیس، برای انگلیس بسیار خطرناک بود. ایران یکی از نقاطی بود که تصادم سیاست دولت‌های روسیه و انگلیس بیش از سایر نقاط آسیا در آن محسوس بود. در این تاریخ، روسیه به نقطه‌ای بسیار حساس از مرز هندوستان، یعنی هرات رسیده بود و اگر دربار ایران با روسیه همراه می‌شد، موفقیت روسیه در هرات دور از ذهن نبود به همین دلیل دولت انگلیس برای جلب دربار ایران جدیت زیادی به‌خرج می‌دادند. آنها از شخص مظفرالدین شاه مایوس بودند زیرا این مرد قابل ملاحظه آنها نبود و فاقد تمام صفات مملکت‌داری بود، وی با سیاست عصر خود هیچ‌آشنایی نداشت و از سیاست‌های جهانی و از نظریات دولت‌های روس و انگلیس نسبت به ایران، کاملاً بی‌اطلاع بود.

انگلیس در روزهای نخست سلطنت مظفرالدین شاه، برای جلب نظر او اظهار مساعدت کردند تا حدی هم به بانک شاهی اجازه دادند مساعدت مالی نماید و مبالغی هم در اختیار شاه قرار دادند. اما در این میان رفتار میرزا علی اصغرخان اتابک موجب عصبانیت انگلیس شد و این کشور را نسبت به دولت ایران بدبین نمود. ولی بانک روسیه در تهران به‌عنوان بانک استقراری (که شعبه آن از بانک دولتی روسیه بود) در مقابل بانک شاهنشاهی ایران راه‌اندازی شد و شاه و درباریان جانی تازه گرفتند و توسط قرض از انگلیس، بار سفر به اروپا را بستند! مسافرت اول در سال ۱۳۱۷ هجری مطابق با ۱۹۰۰ میلادی انجام شد. این قرض به مبلغ ۲۲ میلیون و نیم منات طلا معادل ۲ میلیون و ۴۰۰ هزار لیره بود که تقریباً یک میلیون و ۴۰۰ هزار لیره آن اصلاً به خزانه پادشاه ایران واریز نشد بلکه بخش قابل توجهی از آن صرف امور بدون فایده دربار و سفر شاه گردید.

در این مسافرت به‌واسطه فوت پسر کوچک ملکه انگلستان، شاه نتوانست به لندن برود و از پاریس به

ایران مراجعت نمود. این مسافرت قریب ۸ سال طول کشید و مبالغی که از روس‌ها به‌عنوان قرض گرفته شده بود، غالباً در این مسافرت خرج شد. زمانی که شاه و درباریان به تهران رسیدند، در فکر دریافت قرض مجدد بودند! تا بار دیگر عازم فرنگستان شوند لذا ۱۰ میلیون منات دیگر در اواخر سال ۱۳۱۹ از روس‌ها قرض گرفتند و مجدداً عازم سفر اروپا شدند. در اوایل محرم ۱۳۲۰ هجری حرکت نموده و در اواخر رجب همان سال به ایران مراجعت نمودند که در این سفر از انگلیس نیز بازدید کردند.

مظفرالدین شاه در سال ۱۳۲۲ برای سومین بار به فرنگستان رفت اما این بار اتابک اعظم همراه او نبود و شاهزاده عین الدوله صدراعظم ایران بود که وی همراه شاه به اروپا رفت. نکته مهم در دوران مظفرالدین شاه این است که کلیه اطرافیان شاه ایران همگی طماع و بی‌خبر از علوم و نظریات سیاسی بودند و شاه نیز هیچ‌گونه معلومات سیاسی نداشت و حاضر به انجام بحث‌های سیاسی نبود بلکه مانند کودکان به ظاهر امور توجه بسیار داشت و برای گرفتن یک زانو بند از شاه انگلستان، قهر و آشتی‌های کودکانه‌ای به راه می‌انداخت! در این زمان، کارشناسان تحصیل کرده و دانش‌آموختگان دانشگاه، از روسیه و انگلیس به ایران آمدند و تالیفات بسیاری از آنها باقی است که همگی در بی‌اطلاعی شاه ایران و شهوت‌رانی و بی‌حالی او قلم فرسائی کرده‌اند!

سرتاور هاردینگ می‌نویسد "ایرانی‌ها بیش از هر چیز به "نشان" علاقه دارند و به هدیه‌های گرانبها چندان توجه ندارند. هرچه برای صدراعظم ایران ارسال دارند، سفارت روس ارزش سیاسی برای آن قائل نخواهد شد بلکه برای پیشرفت کار هیأت اعزامی، مانع بزرگی خواهد بود."

همسر سرتاور هاردینگ که از پنجره اتاقی که مشرف به تالار تخت بود، جریان تشریفات اهدای نشان زانویند را به شاه ایران تماشا می‌کرد، می‌نویسد "وقتی فرستاده شاه به انگلیس زانو بند را تقدیم شاه کرد، پس از انجام تشریفات متداول با همراهان خود از تالار خارج شدیم. اما درباران دور شاه حلقه زده بودند و مانند اطفال خردسال که به می‌خواهند به اسباب بازی دست بزنند هر یک به نوبت، زانویند را دست می‌زدند و شادی می‌کردند! وقتی که فرستاده انگلیس، نشان را به شاه ایران تسلیم کرد شاه اصرار داشت که نشان را آویزان کنند در صورتیکه نشان زانو بند بود و شاه شلوار مناسب آن‌را در پا نداشت (شبیه شلوار اسب‌سواری بود). بالاخره با زحمت فراوان مشکل را حل کردم و نشان در پایین زانوی شاه نصب شد!"





نکته مهم در دوران مظفرالدین شاه این است که کلیه اطرافیان شاه ایران همگی طماع و بی خبر از علوم و نظریات سیاسی بودند و شاه نیز هیچ گونه معلومات سیاسی نداشت و حاضر به انجام بحث‌های سیاسی نبود بلکه مانند کودکان به ظاهر امور توجه بسیار داشت.

بود که ارزش آن نزدیک به ۵۰۰/۰۰۰ لیره تخمین زده شد در سال ۱۸۵۰ میلادی محصول کل ابریشم ایران حدود ۳۴۰/۰۰۰ من بود. بیشترین مقدار ابریشم ایران (بیش از ۸۰ درصد) در گیلان تولید می‌شد. اوج تولید ابریشم ایران در اواخر قرن ۱۹ میلادی و در آستانه مجاری کرم ابریشم ذکر شده که حدود ۲۸۰/۰۰۰ کیلوگرم برآورد شده است. در سال ۱۲۷۵ قمری ۱۸۵۸ میلادی میزان سرمایه گذاری در صنعت ابریشم بیش از ۴۰۰۰/۰۰۰ تومان در ۲۰۰۰/۰۰۰ لیره بود سال‌های ۱۸۹۰ میلادی دوران کاهش تولید کرم ابریشم و بی‌نوغانی بود که پیامد آن سقوط محصول ابریشم بود. این بیماری در اروپا گسترش یافت و بعد از آن به ایران نیز سرایت کرده البته نوع بیماری در اروپا با ایران فرق داشت. این بیماری در اروپا ماسکاردین نام داشت اما در ایران بیماری کرم ابریشم را پیرین می‌نامیدند. علامت‌این بیماری پیدایش نقاط سیاهی در پوست کرم ابریشم بود. این بیماری خسارت زیادی بر پرورش تخم نوغان وارد آورد که باعث شد که ایران از کشورهای دیگر از جمله ژاپن، عثمانی، و روسیه نوغان وارد کند در ابتدا بیماری کرم ابریشم در گیلان ظاهر شد تا جایی که مردم گیلان ناگریز شدند که از مازندران تخم نوغان بیاورند. اما هنگامی که این ناخوشی در کل ایران گسترش یافت حتی بیش از وارد کردن تخم نوغان به ایران، پاستور محقق فرانسوی در سال ۱۸۶۷ دستورهای برای رفع آفت کرم ابریشم ارائه داد که اگر به آن توجه می‌شد شاید این بیماری از بین می‌رفت (فصل نامه گنجینه اسناد- صفحه ۱۲ - سال ۱۳۸۶) در اینجا باید توجه داشت که خاندان قاجار و اعمال آن به فکر مردم و صنعت نبودند و فقط مالیات یا عوارض را در نظر خود داشتند و از کمیت و کیفیت سرمایه و ناراحتی مردم هیچ گونه اطلاعی نداشتند!

علاوه بر شرکت (رالی و برادران) برادران پاسکال با وارد کردن تخم نوغان از ژاپن و عثمانی (یورسا و خانقین عراق) و روسیه، محصول ابریشم دوباره

جلد ۶- صفحه ۳۹۳)

وضعیت نساجی و صنایع آن در این زمان بسیار تأسف برانگیز و ناراحت کننده بود. تولید ابریشم که یکی از اقلام مهم صادرات ایران به صورت پارچه بود و کارگاه‌های ایران تولیدکنندگان عظیم این‌وع پارچه‌ها به صورت ساده و گلدار و نقشه های بدیع برجسته و منظره های شکارگاه و مراسم های درباری روی آنها نقش بسته بود و به صورت پرده‌های زیبایی برای اشراف تهیه و تولید می‌شد در اثر بروز کارگاه‌های مجهز به دستگاه ژاکارد در فرانسه و کشورهای اروپایی و سرعت عمل آنها و ارزانی قیمت و به دست گرفتن گمرکات ایران توسط روس و انگلیس کاملاً از رده صادرات خارج گردید ولی ابریشم به صورت کلاف و آماده شده برای بافندگی به کشورهای فرانسه و اروپا صادر می‌شد و نوع نوغان نیز به صورت تخم ابریشم بسته‌بندی و صادر می‌شد. از میان مناطق تولید ابریشم، گیلان به تنهایی بیش از ۸۰ درصد تولید و پرورش ابریشم را در اختیار داشت. (اسناد و مدارک زیادی دال بر توجه تجارت فراوان به تجارت ابریشم در مناطق شمال ایران به خصوص در گیلان وجود دارد.)

در سال ۱۸۳۶ میلادی، روسیه نسبت به عوارض گمرکی صدور ابریشم معترض شد. علی‌الظاهر در این زمان علاوه بر عوارض ۵ درصد از تجار و بازرگانان روس وجوهات و عوارض دیگری نظیر راه‌داری دریافت می‌شد که این مسأله به نارضایتی روسیه انجامید در نتیجه خواستار تخفیف عوارض افزون بر ۵ درصد شد. در آن زمان، تجار روسی در گیلان فعالیت زیادی داشتند و ابریشم گیلان را به روسیه حمل می‌کردند. در تاریخ ۳ ذیحده ۱۲۵۳ قمری، میرزا مسعود وزیر امور خارجه ایران در جواب شرحی که در خصوص تجارت ابریشم گیلان و پرداخت عوارض گمرکی داده بود، تاکید کرد که جز عوارض ۵ درصد مبلغ دیگری دریافت نشود (کتاب گنجینه اسناد فصلنامه تخفیفات تاریخی- شماره ۶۷- صفحه ۱۰) نماینده تجاری فرانسه در نیمه اول قرن ۱۹ میلادی در تفلیس درباره نیاز روسیه به ابریشم و صادرات آن اطلاعاتی جمع‌آوری کرده است که "در روسیه سالیانه بالغ بر حدود دو میلیون ۴۲/۰۰۰/۰۰۰ فرانک مواد ابریشم تهیه می‌شود که تقریباً قسمت اعظم آن در خود روسیه از ابریشم گرجستان و گیلان و ایتالیا استفاده می‌نماید که قسمت اعظم آن در خود روسیه مورد استعمال قرار دارد."

در نیمه اول قرن ۱۹ تولید ابریشم رشد چشمگیری داشت. در سال ۱۸۴۰ میلادی مقدار محصول ابریشم گیلان پنج ششم محصول کلی ایران ۱۰۰۰/۰۰۰ پوند

در این زمان توازن رقابت انگلیس و روس در ایران بهم خورده بود. روسیه به دلیل ارائه قرض به دولت ایران و رفاه شاه برای مسافرت به اروپا نظر شاه و اطرافیان را جلب کرده بود و امتیازات زیادی را طی قراردادهای جدید بدست آورد، از جمله گرفتن حق امتیاز و اداره کردن گمرکات مرزی ایران که موجب عصبانیت انگلیس شد زیرا ورود و خروج کالا برای انگلیس زیر نظر کارشناسان بلژیکی (که تحت نظر روس‌ها بودند) به خطر افتاد با گرفتن این امتیاز پارچه‌های روسی و فرآورده‌های صنعتی روسیه به راحتی در دست تجار ایرانی قرار گرفت و بازار انگلیس از رونق افتاد و فکر تولید و صادرات کارگاه‌های ایرانی به فراموشی سپرده شد.

میرزا علی اصغرخان اتابک مانند یک سرپوش بر نارسائی‌های دولت مظفرالدین شاه گذاشته شده بود. مدت زمانی که مسند صدرات را برعهده داشت از تمام جزئیات حکومت ایران آگاه بود و روسای ایالات و قبایل را به خوبی می‌شناخت. پس از برکناری وی، نفوذ همسایه جنوبی (انگلیس) افزایش یافت و فتنه، فساد، آشوب و انقلاب سرتاسر ایران را در بر گرفت که نتیجه آن زوال سلطنت قاجار بود. همچنین طبق پیش‌بینی هاردینگ، روسیه و ژاپن به جنگ مشغول شدند و اوضاع به نفع انگلیس پیش می‌رفت. اتابک پس از کناره‌گیری از صدرات، حدود چهار سال زنده بود و در این مدت روزنامه حبل‌المتین و سایر نویسندگان به انتقاد از عملکرد وی ادامه می‌دادند.

نهیضت مشروطه

در سال ۱۳۲۱ نوبت به صدرات عین‌الدوله رسید که فردی جدی، ثابت قدم ولی بی‌میل به اصلاحات بود و تصمیم داشت عدم رضایت مردم را با قوه قهریه جلوگیری کند لیکن پیشرفت افکار تازه و جوش و خروش مردم به حدی بود که سرانجام مظفرالدین شاه ناگریز شد او را برکنار کند به این ترتیب قانون اساسی در ۵۱ ماده تهیه و تصویب شد و در ۱۴ ذیحده ۱۳۲۴ به امضای مظفرالدین شاه و ولیعهد رسید (تاریخ فرهنگ ایران- دکتر عیسی صدیق صفحه ۱۳۲۴) شاه می‌نویسد "جناب اشرف اتابک اعظم اجرای قوانین مجلس خیری است که همیشه مقصود و منظور من است. تکلیف دولت و وزرا همین است و همیشه همین طور به وزرا فرموده‌ایم و بعدها هم خواهیم فرمود. وزرا بدون دغدغه خاطر مشغول خدمات مرجوعه به خود باشند و مخصوصاً می‌نویسیم که وزرا قانون اساسی را از طرف ما از مجلس بخواهند که زودتر نوشته و تمام شود (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹





سلاطین قاجار ۱۵۰ سال بر ایران سلطنت کردند. با اینکه تمام کارکنان دولت ایران مانند شاه و وزراء (به استثنای چند نفر محدود) همگی از صلاح اندیشی دولت انگلیس پیروی می کردند ولی در هیچ مورد این صلاح اندیشی به نفع ملت ایران نبود و نتایج آن به سود دولت انگلیس تمام می شد.

توانست پا بگیرد اما رقابت ابریشم ژاپن قیمت ها را پایین آورد به طوری که صادرات آن از ۴۰۰/۰۰۰ لیره بالاتر نرفت و تا آستانه انقلاب مشروطه و مدت ها بعد از آن همچنان بخش قابل توجهی از ابریشم ایران به فرانسه و ایتالیا صادر می شد. ناگفته نماند که مقداری از محصول ابریشم ایران در آن زمان به روسیه صادر می شد زیرا به دلیل افزایش آنکه بیماری کرم ابریشم در ایران، حکومت ایران تازه به فکر افتاد در این زمینه کاری انجام دهد لذا می کوشید از ایران تخم نوغان به خارج صادر نشود که در راستای این امر در رمضان ۱۲۹۳ قمری ۱۸۷۶ میلادی وزارت خارجه ایران خطاب به دولتمردان نوشت " به جهت آفت چندین ساله در تخم نوغان به ایران وارد شده، تخم نوغان در ممالک محروسه قلیل الوجود گردیده است. اگر در چنین شرایطی تخم نوغان به خارج فرستاده شود با نایابی و گرانی تخم ابریشم روبرو می شویم که بدین منظور دولت مرکزی حکم ممنوع بودن حمل تخم نوغان را به خارج اعلام می کند."

نفت داری و چگونگی گرفتن امتیاز نفت

چگونگی گرفتن امتیاز نفت از دربار ایران یک مسأله پیچیده و بغرنج است که در آن زمان اتفاق افتاده و هر محقق و نویسنده به طور خاصی از آن تعریف کرده اما چگونگی وقوع آن بر مردم ایران واضح و گویا نیست و هر کس برای خود نظری دارد.

اتابک اعظم می دانست عزل او از چه مقامی خواسته شده لذا پس از مراجعت از قم، ابتدا وزیر مختار انگلیس را عزل نمود در صورتی که هنگام رفتن اتابک به قم، وزیر مختار انگلیس برای خوشایند اتابک، دکتر سفارت را همراه اتابک اعزام نمود تا در تبعید آزاری به اتابک نرسد. در مقابل این محبت و مساعدت اولین تقاضای او از دولت انگلیس این بود که وزیر مختار انگلیس را از دربار ایران احضار کنند.

دولت انگلیس در این تاریخ چاره دیگری نداشت جز اینکه راه مسالمت را با اتابک در پیش گیرد زیرا اتابک در این ایام، یگانه مرد مقتدر ایران بود. دولت

انگلیس ناچار وزیر مختار خود را احضار کرد و به جای او سرآرتور هاردینگ را مأمور نمود و وی در سال ۱۹۰۰ وارد تهران شد.

اتابک حال سوار کاری شده بود که هیچ حریفی بالاتر از او نبود. وی تمام اطرافیان شاه را که در عزل خود دخیل می دانست از دربار دور کرد و کنار گذاشت و مهم ترین آنها فرمان فرما بود که تبعید شد، قوام الدوله را به مشهد فرستاد، ناصرالملک که دارای تحصیلات عالی بود به حکومت کردستان فرستاد و علاء الملک مامور کرمان شد. اتابک با تمام این تغییرات، باز هم از طرف انگلیس خود را ایمن نمی دانست و یقین داشت که انگلیس از او انتقام خواهد گرفت لذا سعی داشت روابط خود را انگلیس محرمانه حفظ کند و چون روسیه را حامی خود می دانست، تمایل نداشت انگلیس از روابط محرمانه اش با روسیه آگاه شود.

در سال ۱۹۰۰ که روابط انگلیس با اتابک به وخیم ترین وضعیت رسید، وزیر مختار جدید انگلیس وارد تهران شد. پس از رفتن وزیر مختار قبلی، سرآرتور هاردینگ وارد ایران شد و ارتباطاتی با اتابک برقرار نمود اما این ارتباطات محرمانه بود تا روسیه آگاه نشوند. در همین سال انگلیس خواهان نفت جنوب ایران بود و این موضوع را سرآرتور هاردینگ به صورت بسیار محرمانه با اتابک در میان نهاد. هاردینگ در این مورد می نویسد " اولین وظیفه مهم که چند ماه پس از ورد به ایران با آن روبرو شدم، کسب امتیاز با اهمیت اراضی نفت خیز جنوب ایران برای یک کمپانی تبعه انگلیس (ویلیام ناکس داری - مهندس معدن شناس استرالیایی اصل بود-) با اینکه معروف شده بود مقدار زیادی منابع نفت در سواحل خلیج فارس وجود دارد، اما داری در یک کتاب خوانده بود که فنیقی ها ماده سیاه رنگی در زمین های خود دارند که بسیار بد و بسیار چرب است که در کف قایق های خود می مالند و آن را ضد آب می کنند. ولی نقاط نفت خیز درست و با دقت تحقیق نشده بود. وزیر مختار سلف من، عقیده داشت مقدار زیادی منابع نفت در سرحد ایران وجود دارد. در این زمان تازه به ایران رسیده بودم و سرکانتیری ضمن نگارش نامه ای به من، موضوع تحصیل امتیاز معادن نفت را شرح داده بود. برای اینکه رضایت خاطر اولیای ایران جلب شود لازم بود سهامی هم از آن معادن نفت که تصور می شد در زمین های غربی ایران پیدا شود به اشخاص ذی نفوذ مانند صدراعظم ایران داده شود. پس از ملاقات با صدراعظم ایران، موضوع را با وی در میان گذاشتم و اصرار کردم که این امتیاز را برای یک موسسه انگلیسی بدست آورم. تقاضای من این بود: امتیاز انحصاری و بلامانعی را برای استخراج نفت در

تمام اراضی ایران به استثنای ایالات شمالی ایران که مجاور سرحدات روسیه است و عبارتند از آذربایجان، گیلان، مازندران و خراسان. خواهان آن امتیاز یک فرد به نام "داری" اهل استرالیا است که حاضر شده کلیه مخارج کشف و استخراج آنرا به عهده بگیرد.

صدراعظم ایران موافقت خود را با دادن این امتیاز اظهار کرد و دستور داد من کاغذی بنویسم و مقصود خود را در آن کاغذ اظهار نمایم تا او را برای سفارت روس بفرستد. صدراعظم اطلاع داشت که وزیر مختار روس توان خواندن خط فارسی مخصوصاً خط شکسته فارسی را ندارد و کسی که در سفارت روسیه بتوان خواندن متون فارسی را دارد، در مرخصی به سر می برد این کاغذ مدتی در سفارت روسیه باقی خواهد ماند بنابراین بدون اینکه وزیر مختار روسیه از مندرجات آن اطلاع حاصل کند، منتظر بازگشت مترجم ماند. چون مدت معین سپری شد و جواب کاغذ نرسید، دیگر جای تأمل نبود. کارکنان دولتی اوامر صدراعظم را اجرا کرده و امتیاز داری را به امضای شاه رسانند و سپس آن را تسلیم داری نمودند (لوح سبز اعتبار نامه این قرارداد تحویل داری شد) و زمانی سفیر روسیه از مندرجات نامه مطلع شد که دیگر کار از کار گذشته بود."

اتابک اعظم ایران فقط برای حفظ جان خود حاضر شد چنین امتیازی به یک نفر از اتباع دولت انگلیس بدهد زیرا سابقه قتل ناصرالدین شاه را در نظر داشت و می کوشید راه صلح و مسالمت را با عمل سیاسی انگلستان پیش گیرد و از جان خود ایمن باشد ولی فکر او به خطا رفته بود و تقصیرهای سیاسی از نظر غربیان قابل بخشش نیست. هر سیاست مداری که خطای سیاسی از او سر زد در نظر غربیان و سیاسیون انگلیس قابل عفو نیست.

اتابک تا سال ۱۹۰۳ مطابق با سال ۱۳۲۱ هجری قمری در مقابل دسایس شیاطین داخلی و خارجی مقاومت نمود شخص شاه بود به قدری ضعیف و ناتوان بود که نمی توانست در مقابل کوچکترین فشار سیاسی مقاومت کند. بالاخره سیاست خارجی موفق شد اتابک را از صدارت ایران بردارد و نه تنها اتابک و خانواده او از بین رفت بلکه دودمان قاجار نیز در پی عزل اتابک به فنا رفت و سلسله قاجاریه برای همیشه از سلطنت خلع شد.

سلاطین قاجار ۱۵۰ سال بر ایران سلطنت کردند. با اینکه تمام کارکنان دولت ایران مانند شاه و وزراء (به استثنای چند نفر محدود) همگی از صلاح اندیشی دولت انگلیس پیروی می کردند ولی در هیچ مورد این صلاح اندیشی به نفع ملت ایران نبود و نتایج آن به سود دولت انگلیس تمام می شد.

